

## قضايا زن در روایات

زهرا گونه مقدم (دانش آموخته کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق از دانشگاه قرآن و حدیث) (نویسنده مسئول)

zgonehmoghadam@gmail.com

حسام الدین ربانی (استادیار گروه فقه و حقوق دانشگاه قرآن و حدیث)

Hsm.rbni.com@gmail.com

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۳۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۹/۰۳)



### چکیده

قضايا زن از دیرباز در فقه امامیه مطرح بوده است. فقهاء در مورد پذیرش یا عدم پذیرش قضاوت زنان به ادله لفظی و غیر لفظی استناد کرده‌اند که از جمله این ادله، روایات است که این روایات شامل: روایت ابی خدیجه (لن یفلح قوم ولوا امرهم امرأة و...) است. از این رو بر اساس این روایات، عده‌ای از فقهاء با قضاوت زنان مخالفت کرده‌اند و برداشت آنان از بعضی روایات این گونه بوده است که به دلیل ذکر واژه «رجل» در روایات، زنان مجاز به عهددار شدن منصب قضاوت نیستند و عده‌ای دیگر با خدشه وارد کردن به دلیل آنان بیان می‌کنند: ذکر واژه «رجل» یا هر نوع لفظی که دلالت بر مردان نماید به تنها یعنی نمی‌تواند دلیل بر انحصار جواز قضاوت برای مردان باشد؛ چرا که ممکن است استعمال لفظ «رجل» از باب غلبه بوده و به همین دلیل، قضاوت زنان را پذیرفته‌اند و همچنین این گروه با وارد کردن خدشه در ادله روایی مخالفان، آن را قابل پذیرش ندانسته‌اند. در این مقاله از روش کتابخانه‌ای استفاده شده است.

کلیدواژه‌ها: جواز امر قضاء، قضاوت زن، قضاوت مرد.

## مقدّمه

آنچه در جامعه امروزه مطرح است، تعلق گرفتن بعضی از مناصب اجتماعی، مانند قضاوت به مردان است. در بین فقهای گذشته، عدم جواز قضاوت برای زن، حکمی مشهور است؛ اما در بین فقهای متاخر، این حکم مورد تردید قرار گرفته است. شیخ صدوق در کتاب المقنع (۱۴۱۵: ۳۹۵) به ذکر شروط قاضی نپرداخته است؛ بنابراین شرط مرد بودن و زن بودن را برای قاضی ذکر نکرده است. همچنین شیخ مفید در کتابش (۱۴۱۰: ۷۲۱) و شیخ طوسی در النهاية (۱۴۰۰: ۳۳۷) به ذکر شروط قاضی پرداخته‌اند؛ ولی شرط مرد بودن را به عنوان شرایط قاضی بیان نکرده‌اند. شیخ طوسی در کتاب المبسوط بیان می‌کند: قاضی باید سه شرط، علم و عدالت و کمال را دارا باشد و معتقد است که کمال در احکام به این است که شخص قاضی، بالغ، عاقل، آزاد و مرد باشد و برای زنان در هیچ حالی قضاوت منعقد نمی‌شود (۱۳۸۷: ۱۰۱/۸). همچنین ایشان در کتاب خلاف می‌فرمایند: قضاوت زنان در هیچ یک از احکام جایز نیست (بی‌تا: ۲۱۳/۶).

سلاطینی در کتاب المراسم اشاره‌ای به شروط قاضی نکرده است (۱۴۱۴: ۲۳۰/۱ و ۲۳۱). ابن زهره ضمن بیان صفاتی برای قاضی، اشاره‌ای به شرط مرد یا زن بودن قاضی نکرده است (بی‌تا: ۴۳۶/۱). علامه حلی در کتاب‌های قواعد الأحكام (۱۴۱۹: ۴۲۱/۳) و ارشاد الأذهان (بی‌تا: ۱۳۸/۲)، شرط مرد بودن را جزء شرایط قاضی نام برده است. شهید اول در کتاب الدروس الشرعیه، شرط ذکورت را جزء صفات قاضی بیان کرده است (شهید اول، بی‌تا: ۶۵/۲) و شهید ثانی در کتاب مسائل الافهام، مرد بودن را از صفات قاضی می‌داند و در ادامه بیان می‌کند: شرط ذکورت به علت این که زنان، اهلیت و شایستگی این منصب را ندارند به این علت که نیازمند حضور زنان در مجلس مردان و بالا برن صدایشان در میان آنان است و همچنین روایت از رسول اکرم ﷺ را بیان کرده‌اند که: «قومی که زن سرپرستی و ولایت آن‌ها را بر عهده بگیرد رستگار نخواهد شد» و همچنین بیان می‌دارد که قضاوت زنان منعقد نمی‌شود، اگرچه سایر شرایط را داشته باشد و فقیهان امامیه اتفاق دارند که «مرد بودن» شرط قضاوت است و این مطلب را با تعبیر «و هو موضع وفاق» بیان کرده است (شهید ثانی، بی‌تا: ۳۲۶/۱۳ - ۳۲۹).

فاضل مقداد در کتاب *تنقیح الرائع لمختصر الشرائع*، مرد بودن را در اوصاف قاضی ذکر کرده است و علت این که زنان را شایسته قضاوت نمی‌داند این گونه بیان می‌کند: به طور کلی، بهرهٔ زنان در عقل و ارث و دین از مردان، کمتر است (۴: ۱۴۰ و ۲۳۶/ ۲۳۴). فاضل هندی در کتاب *کشف اللثام*، «مرد بودن» را در صفات قاضی برشمرده و بیان داشته است: قضاوت برای زنان منعقد نمی‌شود به دلیل آن که در اخبار آمده است که عقل و دین زنان، ناقص است و دیگر این که هنگام ادای شهادت غالباً شهادت دو نفر آن‌ها معادل شهادت یک مرد محسوب می‌شود و دلیل دیگر این که چون زنان صلاحیت ندارند که امام جماعت مردان را در نماز به عهده بگیرند، پس نمی‌توانند منصب قضاوت را بر عهده داشته باشند؛ زیرا در حدیث جابر نقل شده است که امام باقر<sup>ع</sup> فرموده: زنان نباید منصب قضاوت و حکومت را بر عهده بگیرند (فاضل هندی، بی‌تا: ۱۰/ ۱۷ و ۱۸). مقدس اردبیلی در کتاب *مجمع الفائده و البرهان*، «مرد بودن» را در صفات قاضی برشمرده است. ایشان در شرط مرد بودن، تردید نموده و در صورت فراهم آمدن شرایطی مانند این که اگر اجتماعی وجود نداشته باشد یا در صورتی که طرفین دعوی دو زن باشند، هیچ منع و محدودی وجود ندارد که یک زن با احراز شرایط، تصدی منصب قضاوت را به عهده گرفته و شهادت شاهدان را شنیده و سپس مبادرت به صدور حکم نماید (مقدس اردبیلی، بی‌تا: ۱۲/ ۱۵).

مرحوم سبزواری در کتاب *کفاية الأحكام*، «مرد بودن» را یکی از شرایط قاضی بیان کرده و معتقد است که در این مورد، میان فقهاء اتفاق نظر وجود دارد (محقق سبزواری، بی‌تا: ۲/ ۶۶۰). مرحوم سید طباطبایی در کتاب *ریاض المسائل*، «مرد بودن» را جزو صفات قاضی بیان کرده است و معتقد است که در لزوم این شرط، هیچ اختلافی بین فقهاء وجود ندارد همچون شهید ثانی در کتاب *مسالک و علامه حلی در نهج الحق* که ادعای اجماع نموده‌اند؛ مضافاً این که اصل بر این است که قضاوت، مخصوص مردان است با این که از طریق فتوا و نص ثابت شده است که منصب قضاوت مخصوص امام<sup>ع</sup> است و در روایات صحیحی که در کتاب من لایحضره الفقیه آمده، بیان داشته است که از حکومت و قضاوت پرهیزید؛ چه آن که، آن مقام، مخصوص امام عالم به قضاوت باشد مثل این که پیامبر باشد یا این که وصی پیامبر باشد. درباره دیگران هم اصل عدم جواز قضاوت آنان است؛ اما مردان به وسیله اجماع و نص از اصل مذکور خارج شده‌اند و این که «آیا زنان حق قضاوت دارند یا خیر؟»، اصل این است که

قضاؤت آنان جایز نبوده و شمول اصل عدم جواز آنان را در برمی‌گیرد (طباطبائی، ۱۴۱۸: ۱۵ و ۹).

مرحوم نراقی در کتاب مستند الشیعة می فرماید: «مرد بودن» یکی از شرایط و صفات قاضی است و در این زمینه، بزرگانی همچون شهید ثانی در کتاب مسائل و علامه حلی در کتاب نهج الحق ادعای اجماع نموده‌اند. بعضی از فقیهان درباره وجود شرط مرد بودن قاضی اشکال کرده‌اند، ولی اشکال آن‌ها ضعیف است؛ زیرا دو روایت صحیح وجود دارد که در آن‌ها به مرد بودن قاضی اشاره شده است. این دو روایت، عمومات دلایل دیگر را تخصیص می‌زنند، مرحوم نراقی در ادامه بیان می‌دارد: از جمله روایاتی که دلالت بر عدم نفوذ قضاؤت زنان دارد این است که امام علی<sup>ؑ</sup> فرمود: «ای مردم! در هیچ حالی از زنان پیروی نکنید و در هیچ مالی آن‌ها را امین خود قرار ندهید». همچنین ایشان به روایات دیگری اشاره می‌کند و از جمله این که امام علی<sup>ؑ</sup> درباره زنان فرموده است: «بالآخر از آن‌چه که در تحمل زنان است به آن‌ها وامگذارید» و همچنین به روایات دیگر اشاره کرده است (نراقی، بی‌تا: ۳۵/۱۷ و ۳۶).

نجفی در کتاب جواهر الكلام، صفات بلوغ، عقل، ایمان، عدالت، حلال‌زادگی، علم و ذکورت را در قاضی شرط می‌داند و بیان می‌کند که در این مورد، هیچ اختلافی وجود ندارد و همچنین روایاتی را از رسول اکرم<sup>علی‌الله‌ السلام</sup> مؤید نظر خود قرار می‌دهد (نجفی، ۱۳۶۲: ۴۰ و ۱۲/۴۰). شیخ اعظم انصاری در کتاب قضاء و شهادات، در شرط «مرد بودن» قاضی تردید کرده و در پاره‌ای از ادله خدشه وارد می‌نماید و این گونه بیان می‌کند: «در قاضی بودن، طهارت مولد و مرد بودن را شرط دانسته‌اند و ادعا شده است که هیچ اختلافی در این مورد بین علماء به جز یک نفر وجود نداشته است. و اگر آن راه قوی نبود، با فرض جمع سایر شرایط، شرط نخست عاری از اعتبار می‌شد و بلکه به عدم اعتبار دومین مورد می‌انجامید. و اگر که برخی روایات بر ذکر مرد مشتمل باشند، به دلیل امکان حمل آن بر ورود مورد غالب، به عمومات تخصیص نمی‌یابد» (انصاری، ۱۴۱۵: ۲۲۹).

محقق خوئی در کتاب مبانی تکملة المنهاج، مرد بودن را شرط قضاؤت می‌داند، بدون این که اختلاف و اشکالی در این مورد وجود داشته باشد و معتقد است که صحیحه جمال نیز بر همین مطلب دلالت دارد [که زن نمی‌تواند قاضی باشد] و همچنین روایت شیخ صدق: در وصیت پیامبر به حضرت علی<sup>ؑ</sup> که فرمودند: «ای علی! بر زن، نماز جمعه و جماعت نیست تا

آن جا که فرمودند: زن امر قضاویت را نیز بر عهده نمی‌گیرد [و نمی‌تواند قضی باشد]» (خوئی، ۱۴/۱: ۱۷). آیة الله گلپایگانی هم مرد بودن را از شرایط قضی ذکر کرده است (گلپایگانی، ۳۱/۱: ۱۳۹۱).

بررسی روایات مورد بحث

دہشت اول

از ابی خدیجه، سالم بن مکرم الجمال، روایت شده که امام صادق<sup>\*</sup> فرموده است: «از این که بعضی از شما بعضی دیگر را به داوری قاضیان ستم فراخوانید، پیرهیزید؛ بلکه کسی را از میان خود انتخاب کنید که از احکام ما آگاه باشد؛ پس من هم او (کسی که به احکام ما آگاه باشد) را برای شما قاضی قرار دادم، پس برای داوری نزد او بروید»<sup>۱</sup> (حرّ عاملی، بی تا: ۴/۱۸).  
کیفیت استدلال: بر اساس این روایت، با توجه به ذکر کلمهٔ رجل، زنان حقّ تصدی منصب قضاویت را ندارند.

از جمله فقهایی که به این روایت تمسک جسته‌اند، عبارت‌اند از:  
 آیة‌الله موسوی گلپایگانی (۱۴۰۱: ۱، ص ۴۷)، آیة‌الله سبحانی (بی‌تا: ۴۹/۱)، آیة‌الله لنکرانی (۱۴۲۷: ۵۲)، طباطبایی یزدی (۱۳۷۸: ۵/۲)، سید سبزواری (بی‌تا: ۴۱/۲۷).  
 سند روایت: نراقی صاحب مستند الشیعه، این حدیث را صحیحه شمرده است. (نراقی، بی‌تا: ۱۷/۱۷).

سند صدوق تا احمد بن عائذ صحیح است و همگان ثقه هستند. البته حسن بن وشاء که در مقابل آخر سند قرار گرفته، صراحتاً توثیق نشده؛ اما تعیرهای رجالیون در حق او به قدری بالاست که او را اوثق الناس می‌توان دانست، مثلاً می‌گویند: «الحسن بن وشاء من وجوه هذه الطائفة»؛ یعنی از چهره‌های روشن و معروف امامیه است. تنها کسی که توثیق نشده، همان احمد بن عائذ است و نقل این اعاظم از او می‌تواند دلیل بر وثاقت او باشد (سبحانی، بی‌تا: ۳۸/۱).

١- أبي خديجة سالم بن مكرم الجمال قال: قال أبو عبد الله الجعفري بن محمد الصادق عليه السلام: إياكم أن يحاكم بعضكم ببعضنا إلى أهل الجحود ولكن انظروا إلى رجل منكم يعلم شيئاً من قضيائنا فاجعلوه بينكم فإني قد جعلته قاضياً فتحاكموا إليه.

آیت‌الله گلپایگانی می‌گوید: ایشان برای واژه «رجل» موضوعیت قائل شده است؛ چون واژه «رجل»، قید بوده و مفهوم دارد و نمی‌توان در چنین مقامی از آن الغای خصوصیت کرد؛ افرون بر آن، مناسبت حکم و موضوع اقتضا می‌کند که حکم، مختص مرد باشد (موسوی گلپایگانی، ۱۴۰۱: ۴۷/۱).

آیت‌الله سبحانی می‌نویسد: عمومات وارده به قاضی منصب منصرف به رجال است و بدان معنی است که لفظ «منکم» به آن برمی‌گردد، همان‌طور که در مقبوله ابن حنظلة، «منکم» به «رجل» برمی‌گردد و همان‌طور که در روایت ابی خدیجه نیز به آن اشاره شده است. پس این دو روایت، تعبیر به این مطلب دارد. اگرچه اختصاص قضا به مردان دلالت ندارد، پس عدم اقل آن، انصراف از زن می‌باشد (یعنی اگرچه قضاوت به مردان اختصاص ندارد، از جهتی به علت عدم حضور زنان، انصراف از قضاوت زنان دارد). مؤید این انصراف هم متعارف نبودن این امر مهم می‌باشد؛ چرا که در زمان خلفاً و بعد از آن، زنی متصدی امر قضا نبوده است و آنچه در خصوص انصراف گفته شده است این است که انصراف به خاطر قلت و کثرت استعمال است، نه قلت و کثرت وجود (ما نمی‌توانیم بگوییم به علت قلت وجود، حکم به مردان انصراف پیدا کرده است). در این مورد، فقدان وجود داریم، نه قلت وجود، و فقدان وجود مورد، عامل انصراف حکم است ( سبحانی، بی‌تا: ۴۹/۱). بنابراین حکم جواز قضاوت زن منصرف است و در نتیجه، زن نمی‌تواند قاضی شود و جایگاه قضاوت اختصاص به مردان دارد.

آیت‌الله تبریزی بیان می‌کند: در این روایت، انصراف حکم قضاوت از زن به مرد دارد و علت این است که بنا و اراده شارع، اقتضا می‌کند که زن مستور باشد و اراده او این است که تا آن جایی که ممکن است از مواجه شدن او (زن) با نامحرمان ترک شود. و لازمه چنین بنایی این است که اموری را که زن را از حالت ستر خارج می‌کند و او را در معرض مواجهه با نامحرمان قرار می‌دهد، برای او جعل نشود (تبریزی، بی‌تا: ۱۵).

«ذکر واژه «رجل» یا ضمیر مذکور یا هر نوع لفظی که دلالت بر مردان نماید، به تنها یک نمی‌تواند دلیلی بر انحصار جواز قضا برای مردان باشد؛ چرا که ممکن است استعمال لفظ «رجل» و مشابه آن، از باب غلبه در عرف جامعه مردان متصدی منصب قضا بوده‌اند. از امام <sup>ؑ</sup> نیز به هنگام برشماری صفات و ویژگی‌های دادرسی صحیح و مشروع با لفظ «رجل» عبارت را آغاز نموده است. چنان‌که بسیارند روایاتی که در صدد بیان حکمی از احکام الهی اند – که قطعاً

مردان و زنان هر دو مکلف به آن می باشند - ولی الفاظی همچون «رجل» در آن به کار رفته و چنان‌که فقهاء در بحث از این روایات فرموده‌اند هیچ‌گونه خصوصیت خاصی جز همان استعمال لفظ در مورد غالب آن در این‌گونه الفاظ وجود ندارد تا بتوان به استناد کاربرد آن، حکم را در مورد زنان ساقط دانست» (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۱: ۳۹۱).

قرینه‌ای که نظریه مذکور را در مورد روایت ابی خدیجه تقویت می‌کند، آن‌که جمله «ولکن انظروا الى رجل منكم» به دنبال عبارت امام است که «إي أبا عبد الله يا حكام بعضكم إلى حكام الجور». در واقع، جملات و عبارات حدیث، حاکی از آن است که امام در مقام بیان ممنوعیت حاکم و ترافع به حکام جور است که غالباً مرد هستند و همچنین تکیه کلام امام بر بیان ضرورت و وجوب مراجعته به حکام عدل و کسانی که بر اساس احکام اهل بیت دادرسی نمایند (نه آن‌که به رأی و قیاس شخصی خود حکم رانند) بوده و بنابراین، عنوان «رجل» هیچ‌گونه دخالت و موضوعیتی در حکم قضای شرعی ای که امام در صدد ملاک آن است، ندارد. در واقع، تمسک به مفهوم «رجل» همانند تمسک به مفهوم لقب است که نزد اکثر قریب به اتفاق اصولیان حجیت ندارد؛ مضافاً این‌که در استعمالات عرب، رجل و رجال، به معنای شخصیت و شخصیت‌ها به کار رفته است (همان: ۳۹۲).

موسوی گرگانی به این اشکال که: «چرا امام فرموده: ولكن انظروا الى رجل؟»، این‌گونه پاسخ می‌دهد: «اولاً، رَجُل بودن را به صورت قید ذکر نکرده است، تا گفته شود: اصل در قیود، احترازیت است، بلکه به صورت لقب ذکر کرده است که می‌تواند به لحاظ عنوان مشیر مورد توجه قرار گرفته باشد؛ زیرا کسانی که به هنگام صدور روایت، صلاحیت قضاوت کردن را داشته‌اند، مردان بوده‌اند و دست کم مردان بیشتر توان این کار را داشته‌اند، و امام لقب "رجل" را عنوان مشیر کسانی قرار داده است که قادر به این کار بوده‌اند.

ثانیاً، به فرض قید بودن، باز هم نمی‌توان پذیرفت که این جمله، مفهوم دارد و مفهومش این است که نمی‌توان برای قضاوت به زنی که مثل مردان می‌تواند قضاوت عادلانه داشته باشد، رجوع کرد؛ زیرا بی تردید، مردان در آن زمان و حتی این زمان، توانایی و آمادگی بیشتری برای قضاوت کردن داشته و دارند، پس قید، قید غالبه است و نیز جای تردیدی نیست که قید غالبه، مفهوم ندارد و برای احتراز نیست؛ شاهدش آیه شریفه: «وَرَبَّا يُنْكِمُ الْلَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ...» (نساء: ۲۳) است. در این بحث نیز همین حالت حاکم است، پس با فرض صحبت این روایت

- که نیست - هیچ گونه دلالتی بر عدم جواز قضاوت زنان ندارد؛ زیرا اثبات شیء، نفی ماعداً نمی‌کند. اگر این روایت می‌گوید: مردی را از خودتان قاضی قرار دهید، در روایات دیگر، عموماتی ذکر شده است، مثل «مَنْ» و «زُوَّاتِ حَدِيثٍ» و مانند اینها که هم زنان را شامل می‌شود و هم مردان را و جای کم‌ترین تردیدی نیست که روایت ابوخدیجہ، نمی‌تواند مقید آن مطلقات باشد» (موسوی گرگانی، ۱۳۸۱: ۸۹).

پر واضح است که این روایت در مقام بیان شرط قضاوت از حیث مرد و زن بودن نیست؛ بلکه محل بحث، نهی از مراجعته به قضات جور است و پیداست که ذکر کلمه مرد (رجل) از باب تغليب و جریان عادی آن روزگار است که کارهای اجتماعی از جمله قضاوت در دست مردان بوده است و اما در مقام بیان و شرط قرار دادن مرد بودن در قضاوت نبوده است (مهرپور، ۱۳۸۷: ۳۳۲).

### روایت دوم

رسول اکرم ﷺ در وصایای خود به امیرالمؤمنین ؓ می‌فرمایند: «نماز جمعه و قضاوت بر عهده زن نیست»<sup>۱</sup> (حرّ عاملی، بی‌تا: ۶/۱۸).

کیفیت استدلال: با توجه به این روایت، زنان از قضاوت کردن، منع شده‌اند، بنابراین قضاوت، تنها شایسته مردان است. فقهایی که به این روایت استناد کرده‌اند، عبارت‌اند از: شیخ انصاری (۱۴۱۵: ۱/۴۱)، سید سبزواری (بی‌تا: ۲۷/۴۱)، صاحب جواهر (۱۳۶۲: ۴۰/۱۴) و آیة الله لنکرانی (۱۴۲۷: ۵۳). آقای گلپایگانی بیان می‌کند: «و این نفی وضعی است همان طور که پوشیده نیست و اگر روایت از نظر سندی غیر تام باشد، استدلال اصحاب بر آن، ضعف آن را جبران می‌کند همان طور که به این معنا در حدیث «علی الید» و نظایر آن اقرار شده است. بنابراین، عمل به روایت را بلامانع می‌دانند» (گلپایگانی، ۱۴۰۱: ۱/۱۴ و ۴۷/۴۸). بعضی از فقهاء مثل آیة الله خوبی، این روایت را به عنوان مؤید در کنار ادله دیگر پذیرفته‌اند (خوبی، ۱۳۹۱: ۱/۳۱). البته برخی هم مثل آیة الله سبحانی ( سبحانی، بی‌تا: ۱/۶۲) و آیة الله سید کاظم حائری

<sup>۱</sup>. محمد بن علی بن الحسین باسناده عن حماد بن عمرو وأنس بن محمد عن آیه، عن جعفر بن محمد، عن آبانه فی وصیة النبی ﷺ لعلی قال: يَا عَلِیَ لَیْسَ عَلَیَ الْمَرْأَةِ جَمْعَةٌ - إِلَى أَنْ قَالَ: وَلَا تُولِي الْقَضَاءَ، أَقُولُ: وَيَأْتِي مَا يَدْلِلُ عَلَى ذَلِكَ.

(حائری، ۱۳۸۱: ۶۹)، استدلال به آن را صحیح نمی‌دانند؛ زیرا معتقدند که سند این روایت، ضعیف است.

نقض استدلال: اولاً به دلیل آن که در سلسله روایان این حدیث، افراد مجهول (ظاهرًا عامی) وجود دارند، سند آن معتبر نیست و این که برخی گفته‌اند عمل اصحاب به آن و استناد ایشان به این روایت، ضعف سند را جبران می‌نماید، بر فرض قبول این که استناد اصحاب، موجب ضعف جبران سند و حجیت آن گردد، هیچ موردی دیده نشده که یکی از اصحاب، صرفًا به استناد این روایت فتوایی داده باشد؛ بلکه استناد فقها به آن از باب تأیید و تقویت نظریه ایشان بر ادله دیگر بوده است و گذشته از آن اشتهار عمل اصحاب به روایت ضعیف، موجب جبران ضعف سند می‌گردد، در حالی که در رابطه با استناد به این روایت، چنین شدتی وجود ندارد (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۱: ۳۹۴).

سند کامل روایت را شیخ صدق در پایان کتاب من لا يحضره الفقيه بیان کرده است (۱۴۰۴: ۵۳۶/۴).

ثانیاً: از لحاظ دلالت نیز عبارت «لیس علی المرأة جمعة ولا تولي القضاء» دلالتی بر نهی وضع از قضای زن ندارد؛ بلکه صرفاً بر رفع و جوب قضا از زنان دلالت دارد. به سخن دیگر، لفظ «لیس علی...» به معنای «لا یجوز» نیست، مگر آن که حتی قرینه خلاف نیز وجود دارد و آن این که اموری که قبل از بحث قضای زن در روایت مذکور مطرح گردیده، عموماً اموری است که وجوب و یا استحباب آن‌ها از زنان برداشته شده، ولی انجام آن‌ها توسط زنان جایز است مانند نماز جماعت و جموعه و... و از این جهت، نه تنها روایت در عدم جواز قضای زن ظهور ندارد، بلکه به لحاظ قرینه مذکور حتی می‌توان بر جواز و صحت قضای زن بدان استناد نمود (در صورت تمامیت سند آن)، با این بیان که نه تنها در عرف متشرعه قضا حرام نبوده، بلکه برداشت مسلمین از اطلاق ادله و اشتراک زن و مرد در تکالیف و جوب دادرسی زنان نیز بوده و پیامبر ﷺ در این روایت در مقام بیان عدم وجوب و رفع آن است (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۱: ۳۹۵).

این که کلمه «تولی» مصدر باب تعلّل باشد، در این صورت، این عبارت معطوف بر کلمه‌های پیشین است که همه آن‌ها معطوف به اسم «لیس ناقصه» هستند که دلالت بر نفی تکالیف متعددی از زنان می‌نمایند که انجام دادن بعضی از آن‌ها برای زنان حرام است مثل

### روايت سوم

حساب نمی‌آيد (خلجی، ۱۳۸۶: ۷۷).

حلق، و انجام دادن برخی دیگر حرام نیست مثل حضور در نماز جمعه و جماعت و... در این صورت، روایت تا این اندازه دلالت دارد که زن نسبت به قضاوت همانند مرد، تکلیفی بر عهده اش نیست. اما در روایت مشخص نشده که آیا قضاوت برای زن همانند عمل حلق، حرام است یا خیر! در اینجا قضاوت زن از موارد شبهه تحریمیه به علت اجماع نص به حساب می‌آید که حکم به عدم حرمت آن می‌گردد. بنابراین می‌گوییم مطابق ظاهر روایت، تکلیف وجوب قضاوت از زنان ساقط شده است؛ ولی روایت به عنوان دلیلی برای حکم به حرمت آن به حساب نمی‌آید (خلجی، ۱۳۸۶: ۷۷).

به پیامبر خبر رسید که مردم ایران، دختر کسری را به پادشاهی پذیرفته‌اند و حضرت فرمود: «قومی که زن، سرپرستی و ولایت آن‌ها را بر عهده بگیرد، رستگار نخواهد شد»<sup>۱</sup> (علامه مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۹۴/۳۲).<sup>۲</sup>

کیفیت استدلال: برخی فقهاء بر اساس این روایت، حکم به عدم جواز قضاوت زن داده‌اند و معتقدند شرط رجولیت در قاضی معتبر است. فقهایی که به این روایت استناد کرده‌اند عبارت‌اند از: سید سبزواری (بی‌تا: ۴۱/۲۷)، آیة اللہ گلپایگانی (۱۴۰۱: ۴۸/۱)، سید یزدی (۱۳۷۸: ۵/۲)، سید طباطبائی (طباطبائی، ۶۹۴: ۱۳۷۸)، شهید ثانی (بی‌تا: ۳۲۸/۱۳)، صاحب‌جواهر (۱۳۶۲: ۱۴/۴۰)، شیخ طوسی (۱۳۸۷: ۲۱۳/۶).

این روایت به الفاظ و عبارات مختلفی نقل شده است:

۱. حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ الْهَيْثَمٍ، حَدَّثَنَا عَوْفٌ، عَنْ الْحَسَنِ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ، قَالَ: لَقَدْ نَعَنَى اللَّهُ بِكَلِمَةٍ سَمِعْتُهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَيَامَ الْجَمَلِ، بَعْدَ مَا كَدُّتُ أَنَّ الْحَقَّ بِأَصْحَابِ الْجَمَلِ فَأُفَاتَلَ مَعَهُمْ، قَالَ: لَمَّا بَلَغَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّ أَهْلَ فَارِسَ، قَدْ مَلَّكُوا عَلَيْهِمْ بِنْتَ كِسْرَى، قَالَ: «لَنْ يَفْلِحَ قَوْمٌ وَلَا أَمْرَهُمْ امْرَأً» (بخاری، ۱۴۲۲: ۸/۶).

<sup>۱</sup>. صحيح البخاري بإسناده إلى الحسن بن أبي بكرة قال: لقد نفعني الله بكلمة أيام الجمل لما بلغ النبي ﷺ أن فارساً ملكوا ابنة كسرى فقال: لن يفلح قوم ولوا أمرهم امرأ.

٢. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَكْرٍ، حَدَّثَنَا عُيَيْنَةُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: "لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ أَسْنَدُوا أَمْرَهُمْ إِلَى امْرَأَةٍ" (احمدبن حنبل، ١٤٢١: ١٢٠/٣٤).

٣. حَدَّثَنَا هَاشِمٌ حَدَّثَنَا مُبَارَكٌ، عَنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَبِيهِ بَكْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ تَمْلِكُهُمْ امْرَأَةٌ» (همان: ١٤٩/٣٤).

٤. أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُشَّى، قَالَ: حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ الْحَارِثِ، قَالَ: حَدَّثَنَا حُمَيْدٌ، عَنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَبِيهِ بَكْرَةَ قَالَ: عَصَمَنِي اللَّهُ شَيْءٌ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا هَلَكَ كِسْرَى قَالَ: «مَنِ اسْتَخْلَفُوا؟» قَالُوا: بُنْتُهُ، قَالَ: «لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَوْا أَمْرَهُمْ امْرَأَةً» (نسائی، ١٤٠٦: ٢٢٧/٨).

٥. «لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ أَسْنَدُوا أَمْرَهُمْ إِلَى امْرَأَةٍ» (متقی هندی، ١٤٠١: ٣١/٦).

٦. «لَا يُفْلِحُ قَوْمٌ وَلَوْا أَمْرَهُمْ امْرَأَةً» (همان: ٧٩/٦).

٧. «لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَوْا أَمْرَهُمْ امْرَأَةً» (همان: ٢٣/٦).

٨. عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ يَمْلُكُ أَمْرَهُمْ امْرَأَةً» (هیثمی، ١٤١٤: ٢٠٩/٥).

٩. وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْهَجَّاجِ قَالَ: «لَمَّا قَدِمْتُ عَائِشَةَ زَوْجَ الْبَيِّنِ أَتَيْنَا أَبَا بَكْرَةَ فَقُلْنَا: هَذِهِ عَائِشَةُ كَنْتَ تُقُولُ: عَائِشَةُ عَائِشَةُ، هِيَ ذِي عَائِشَةُ قَدْ جَاءَتْ، فَأَخْرُجْ مَعَنَا. فَقَالَ: إِنِّي ذَكَرْتُ حَدِيثًا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ سَمِعْتُ النَّبِيَّ وَذَكَرْ بِلْقِيسَ صَاحِبَةَ سَبَّا فَقَالَ: "لَا يَقْدِسُ اللَّهُ أَمَّةً قَادَتْهُمْ امْرَأَةً» (همان).

١٠. «لَا يُفْلِحُ قَوْمٌ وَلَيْتَهُمْ امْرَأَةً» (شيخ طوسی، ١٣٨٧: ٢١٣/٦).

١١. «مَا أَفْلَحَ قَوْمٌ وَلَوْا أَمْرَهُمْ امْرَأَةً» (ابن قدامه، ١٣٨٨: ٣٦/١٠).

از نظر علمای امامیه، این حدیث در کتاب الخلاف شیخ طوسی (١٣٨٧: ٢١٣/٦) به صورت ارسال نقل شده است و علامه مجلسی در کتاب بحارالأنوار (١٤٠٣: ١٩٤/٣٢) آن را به نقل از صحیح البخاری نقل کرده است.

شوکانی در شرح این حدیث بیان کرده است: فِيهِ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ الْمَرْأَةَ لَيَسْتُ مِنْ أَهْلِ الْوِلَايَاتِ وَلَا يَحْلُّ لِقَوْمٍ تَوْلِيتُهَا لِأَنَّ تَجْنِبَ الْأَمْرِ الْمُوْجِبِ لِعَدَمِ الْفَلَاحِ وَاجِبٌ (شوکانی، ١٤١٣: ٣٠٤/٨); زنان، اهلیت و شایستگی ولایت را ندارند و مردم نباید عهده داری ولایت در هر

زمینه‌ای اعم از قضاوت و حکومت را به آن‌ها بسپارند و بر مردم واجب است که از هر چیزی که سبب دوری از رستگاری و مانع رسیدن انسان به رستگاری می‌شود پرهیز کنند.

آیة الله سبحانی بیان می‌کنند: این روایت در مقام نفی حکومت عامه و ولایت مطلقه است و شامل ولایت در قضا - که یکی از مصادیق ولایت و حکومت است - نمی‌شود؛ چرا که نفی مرتبه اقوا (ولایت مطلقه و حکومت عامه) بر نفی مرتبه ضعیف (ولایت در قضا) دلالت ندارد ( سبحانی، به تابع، ۶۴/۱).

نقد استدلال: رسیدن این خبر به پیامبر ﷺ که ایرانیان، دختر کسری را شاه خود قرار داده‌اند و عکس‌العملی که ایشان از خود نشان دادند و این جمله را فرمودند، در این خبر، هیچ سندی که ما بر اساس آن بتوانیم فتوای شرعی بدھیم، وجود ندارد. شاید این فقهاء به این روایات استدلال نکرده‌اند، بلکه آن‌ها را به عنوان مؤید ذکر کرده‌اند؛ ولی اولاً، روایت غیرمعتبر، نمی‌تواند مؤید باشد؛ ثانیاً تأیید در جایی صادق است که دلیل مثبتی برای مسئله، وجود داشته باشد نه این که با روایت ضعیف، آن را تأیید کنیم و همان گونه که گذشت، هیچ دلیلی بهتر از این حديث نبوی وجود ندارد، پس اولاً، این حديث نبوی، سند ندارد و چیز بسی سند به اتفاق فقیهان، فاقد اعتبار است؛ ثانیاً، آن‌چه از این حديث نبوی استفاده می‌شود، این است که اگر زنی مانند دختر کسری، ولی امر مردم باشد، مردم رستگار نمی‌شوند و پیداست که این ربطی به آن ندارد که اگر زنی عالم، فاضل و عادل که بر اساس کتاب خدا و سنت نبی اکرم ﷺ عمل می‌کند، بتواند ولی مردم باشد؛ ثالثاً، اگر زن نتواند ولی امر همه مردم باشد، لازمه‌اش این نیست که نتواند قاضی یک شهری باشد که فقط درباره منازعات آن‌ها بر اساس کتاب و سنت قضاؤت می‌کند؛ رابعاً، «ما أفلح» در این روایت، نظیر «قد أفلح المؤمنون» در قرآن است که از درجه کامل حکایت می‌کند و قهراً هیچ‌گونه دلالتی بر حرمت ندارد (موسی گرگانی، ۱۳۸۱: ۹۹۲).

این روایت از احادیث عامه است و در هیچ یک از کتب معتبر و معروف حدیثی شیعه نقل نشده است؛ بنابراین از لحاظ سند، هیچ‌گونه اعتباری ندارد و آن دسته از فقهاء یا محدثان شیعه که آن را نقل نموده‌اند، بدون ذکر سند یا تصریح به این‌که روایان حدیث عامی مذهب هستند، به احتمال زیاد شیخ طوسی که در کتاب الخلاف خود با عبارت «روی نقل آن پرداخته‌اند و به احتمال زیاد شیخ طوسی که در کتاب الخلاف خود با عبارت «روی

عن النبی ﷺ لَنْ يَفْلُحَ آن را به همراه دیگر روایات آورده است (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۱: ۳۹۵).

اما مراد وی پاسخگویی به نظریه ابوحنیفه و پیروان او بوده که با این‌که روایت را با سند معتبر در کتب حدیثی خویش دارند، رأی به جواز قضای زن داده‌اند و دلیل شیخ طوسی «اصل» است و روایات را از بابت تأیید آورده است. گذشته از این‌که سند روایت معتبر نیست، دلالت آن نیز جای بحث دارد؛ چرا که رهبری و حکومت و ولایت عامة حاکم، امری است مستقل و جدا از مقام قضا و دادرسی، هرچند دادرسی را نوعی ولایت بدانیم. به ویژه آن‌که در شرایط کنونی جوامع بشری، اساساً دادرسی مفهومی کاملاً متفاوت با آن‌چه که در قرون گذشته وجود داشته، دارد (همان).

امروزه دادرسی صرفاً یک عمل تخصصی همانند بسیاری از امور تخصصی دیگر در پهنه علم انسانی گردیده و دادرس، تنها وظیفه‌اش بررسی ادله و مدارک طرفین منازعه و تطبیق مورد نزاع با قوانین از قبل تدوین شده‌ای است که در نظام‌های اسلامی بر اساس احکام اسلامی تنظیم و تصویب گردیده‌اند. به هر حال، حتی اگر بگوییم روایت، «مطلق ولایت زن» را نفی نموده است در ظهور آن بر نهی از قضای زن برای زنان و نه مردان، جای تردید وجود دارد. این سخن که برخی از محققان در صدد برآمده‌اند تا با استناد به شدت این روایت ضعیف‌السند، آن را نادیده بگیرند، استوار نباشد؛ چرا که اولاً، استناد به این روایت از چنان شهرتی برخوردار نیست و به جز شیخ طوسی آن هم در کتاب الخلاف - که بحث از نظریات مخالف و اهل سنت در آن مطرح است - دیگر فقهای قبل یا همزمان و حتی بسیاری از فقهای بعد از وی نیز ذکری از آن به میان نیاورده‌اند و به جز علامه مجلسی در مجموعه حدیثی خود (بحارالأنوار) به نقل از تحف العقول آن هم بدون ذکر راوی و سند حدیث (علامه مجلسی، ۱۴۰۳: ۷۴/۱۳۸) در کتب معتبر حدیثی شیعه نقل نگردیده است (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۱: ۳۹۵). ثانیاً استناد فقهاء به این روایت نیز از باب تأیید نظریه ایشان - که قبلًاً با دلایل دیگر همچون اصل یا اجماع و یا روایات معتبر دیگر ثابت نموده‌اند - بوده و هیچ‌گاه فقیهی از فقهاء شیعه، صرفاً به استناد این روایت فتوای ناروا بودن ولایت و قضای زنان نداده است، پس شهرتی که بتوان با آن، ضعف قطعی و مسلم سند را جبران نمود در دست نیست (همان: ۳۹۷).

## روایت چهارم

اذان، اقامه، حضور در نماز جموعه و نماز جماعت، عيادت مریض، تشییع جنازه، سعی بین صفا و مروه با هروله، دست کشیدن به حجرالاسود و سرتراشیدن، برای بیرون آمدن از احرام از زنان برداشته شده است. فقط زنان موهایشان را برای بیرون آمدن از احرام کوتاه کنند و زنان نباید عهدهدار قضاوت و امارت شوند و نباید طرف مشورت قرار گیرند و ...<sup>۱</sup> (شیخ صدق، ۱۴۰۳: ۵۸۵).

**کیفیت استدلال:** بر اساس این روایت، از قضاوت زنان نهی شده است و مردان شایستگی منصب قضاوت را دارا هستند.

**سندهای دلایل:** این حدیث را مرحوم صدوق در الخصال از احمد بن حسنقطان و او از حسن بن علی عسکری و او از محمد بن ذکریای البصری و او از جعفر بن محمد عماره و او از پدرش و او از جابر بن یزید جعفی و او نیز از امام محمد باقر<sup>ع</sup> نقل کرده است (همان). امام<sup>ع</sup> ولایت زنان بر قضا و همچنین امارت ایشان را نفی نموده است و آنان را از این کار بازداشتنه است. در خصوص سندهای این روایت، عیناً اشکالات روایت وصیت پیامبر<sup>ص</sup> به حضرت علی<sup>ع</sup> وارد شده است. گذشته از اختلاف نظری که در بین علمای رجال و حدیث‌شناسان درباره وضعیت «جابر» وجود دارد که برخی از ایشان شخص جابر را نقه دانسته‌اند، اما در عین حال، بسیاری از کسانی که از وی روایت کرده‌اند، او را غیر موثق و غیر قابل اعتماد معرفی کرده‌اند (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۱: ۳۹۹).

از دیگر رواتیات حدیث نیز دلیل و سخن معتبری بر وثاقت قطعی ایشان نرسیده است و سه نفر رواتی حدیث، مجھول هستند. ضمناً در مورد این روایت نمی‌توان ضعف سندهای را با عمل اصحاب جبران نمود؛ زیرا به تحقیق، استناد به این روایت در بین فقهاء و حتی محدثان شهرت نداشته، بلکه به ندرت در کتب فقهی و حدیث قبل از زمان محقق اردبیلی - که شاید برای اولین بار با صراحة، منکر ظهور روایات در مسئله جایز نبودن قضای زن گردیده -، می‌توان اثری از

<sup>۱</sup>. جابر بن یزید الجعفی قال: سمعت ابا جعفر محمد بن علی الباقر علیهم السلام يقول: ليس على النساء أذان ولا إقامة، ولا جماعة، ولا عيادة المريض، ولا اتباع الجنائز، ولا إجهاز بالتلبية، ولا الهرولة بين الصفا والمروة، ولا استلام الحجر الأسود، ولا دخول الكعبة، ولا الحلق إنما يقتصرن من شعورهن، ولا تولى المرأة القضاء، ولا تولى الامارة، ولا تستشار... .



آن یافت و این در حالی است که هر گاه روایت مذکور از اعتبار چندانی حتی در حد احادیث حسن برخوردار می‌بود (همان).

با توجه به این‌که روایت یادشده، طولانی و شامل هفتاد و سه حکم ویژه زنان و از جمله احکامی است که بین فقیها اختلاف زیادی در آن موارد وجود دارد، بایستی بیشترین توجه در ابواب مختلف فقه و کتب حدیثی بدان بشود. چنان‌که در مسئله مورد بحث می‌بینیم افرادی همچون شیخ طوسی در مقام تأیید نظریه خود مبنی بر جایز نبودن قصای زن، به روایات ضعیف و منقول در کتب عامه استناد می‌کند، اما ذکری از این روایت به میان نمی‌آورد وغیر از شیخ طوسی، سایر محققان وفقها نیز وضعیت مشابه در قبال این روایت دارند (همان: ۴۰۰).

اما در مورد ولایت نیز مسائل مختلفی وجود دارد که موجب تردید در ظهور آن در حکم مورد بحث یعنی جایز نبودن قصای زن می‌گردد. از جمله این‌که بسیاری از اموری که در این روایت، زنان از آن‌ها منع شده‌اند حتی مواردی که با لفظ «لایجوز» فرموده، حمل بر کراحت می‌شود و بسیاری از موارد دیگر از جمله هشتاد فقره ابتدای حدیث (اذان و اقامه، جمعه، جماعت، عيادت مریض و...) اموری هستند که وجوب آن‌ها (یا تأکید بر استحباب آن‌ها) برداشته شده و در حقیقت، شارع مقدس به منظور رعایت حال زنان، رخصت قائل شده و هر گونه نفی این امور از زنان، به معنای نهی شارع از انجام دادن آن‌که موجب حرمت شود، نیست؛ بنابراین احتمال این‌که مراد از عبارت «لاتولی المرأة» همانند فقرات قبلی روایت به معنای رفع وجوب قضا از زنان باشد (همان).

### نتیجه‌گیری

با توجه به روایات یادشده در این نوشتار، می‌توان به این نتیجه رسید که اگرچه روایات وارد در مورد عدم قضاوت زنان از سوی بعضی از فقهاء مورد خدشه و تردید قرار گرفته است و همچنین بعضی از این روایات دارای ضعف سندی هستند، ولی همچنان به شهرت غالبه در این مسئله عمل می‌شود و زنان از قضاوت کردن و صدور حکم محروم هستند.



## كتاب نامه

١. ابن زهرة، سيد حمزة بن على بن زهرة حلبي، (بى تا)، غنية النزوع إلى علمي الأصول و الفروع، تحقيق: ابراهيم بهادرى، بى جا: مؤسسة الامام الصادق.
٢. ابن قدامة، موفق الدين عبد الله بن أحمد بن محمد مقدسى، (١٣٨٨ق)، المغني، بى جا: مكتبة القاهرة.
٣. أحمد بن حنبل، أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل الشيباني، (١٤٢١ق)، مسنن الإمام أحمد بن حنبل، تحقيق: شعيب الأرنؤوط و عادل مرشد و ديكاران، بى جا: مؤسسة الرسالة، چاپ اول.
٤. انصارى، مرتضى، (١٤١٥ق)، القضاء و الشهادات، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
٥. بخارى جعفى، محمد بن إسماعيل، (١٤٢٢ق)، صحيح البخارى، تحقيق: محمد زهير بن ناصر الناصر، بى جا: دار طوق النجاة، چاپ اول.
٦. تبريزى، جواد بن على، (بى تا)، أنسن القضاء و الشهادة، قم: دفتر آية الله شیخ جواد تبريزى.
٧. حرّ عاملی، محمد بن الحسن، (بى تا)، وسائل الشيعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، تحقيق: شیخ محمد رازى، تعليقات: أبي الحسن الشعراوى، بيروت: دار احیاء التراث العربی.
٨. حسينی حائری، سید کاظم، (١٣٨١ش)، القضاء فی الفقه الاسلامی، قم: مجتمع الفکر الاسلامی، چاپ دوم.
٩. خلجمی، حسن رضا، (١٣٨٦ش)، «نگرشی بر حکم فقهی قضاوت زن»، مجله فقه و اصول فقه و تاریخ تمدن ملل اسلامی، شماره ۱۴.
١٠. خوئی، سید ابوالقاسم، (١٣٩١ش)، مبانی تکملة المنهاج، ترجمه: علیرضا سعید، دیباچه: آیة الله عباسعلی عمید زنجانی، تهران: انتشارات خرسندی، چاپ دوم.
١١. سبحانی، جعفر، (بى تا)، نظام القضاء والشهادة فی الشريعة الاسلامية الغراء، بى جا: مؤسسة الإمام الصادق.
١٢. سبحانی، علیرضا، (١٤٣٣ق)، رساله اجتهاد و تقليد(تقریر بحث های آیة الله العظمی شیخ جعفر سبحانی)، قم: مؤسسه امام صادق.

١٣. سلار دیلمی، ابویعلی حمزه بن عبد العزیز، (١٤١٤ق)، المراسيم العلوية في الفقه والأحكام النبوية، تحقيق: سید محسن حسینی امینی، قم: المعاونية الثقافية للمجمع العالمي لأهل البيت ع.
١٤. سید سبزواری، سید عبدالاعلی، (بی‌تا)، مهذب الأحكام فی بيان حلال و الحرام، قم: دار التفسیر.
١٥. شوکانی الیمنی، محمد بن علی بن محمد بن عبد الله، (١٤١٣ق)، نیل الأوطار، تحقيق: عصام الدين الصباطی، مصر: دارالحدیث، چاپ اول.
١٦. شهید اول، شمس الدین محمد بن مکی بن محمد عاملی جزینی، (بی‌تا)، الدروس الشرعية فی فقہ الإمامیة، قم: مؤسسة النشر الاسلامی التابعہ لجماعۃ المدرسین، چاپ اول.
١٧. شهید ثانی، زین الدین الجبیعی العاملی، (بی‌تا)، مسالک الأفہام إلى تنقیح شرائع الإسلام، بی‌جا: مؤسسة المعارف الاسلامیة.
١٨. شیخ صدق، جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، (١٤٠٣ق)، الخصال، تحقيق: علی اکبر غفاری ، قم: منشورات جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیة.
١٩. \_\_\_\_\_، (١٤١٥ق)، المقنع، تحقيق: مؤسسة الإمام الہادی ع، بی‌جا: مؤسسة الإمام الہادی ع.
٢٠. \_\_\_\_\_، (١٤٠٤ق)، کتاب من لا يحضره الفقيه، تحقيق: علی اکبر غفاری، قم: جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیة، چاپ دوم.
٢١. شیخ طوسی، محمد بن حسن بن علی بن حسن، (١٣٨٧ق)، المبسوط فی فقہ الإمامیة، حاشیه نویس: محمد تقی کشfi، تحقيق: محمد باقر بهبودی، تهران: المکتبة المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة، چاپ سوم.
٢٢. \_\_\_\_\_، (١٤٠٠ق)، النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوی، بیروت: دار الكتاب العربي، چاپ دوم.
٢٣. \_\_\_\_\_، (بی‌تا)، الخلاف، بی‌جا: مؤسسة النشر الإسلامية.
٢٤. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان العکبری، (١٤١٠ق)، المقنعة، تحقيق: مؤسسة النشر الإسلامي، بی‌جا: مؤسسة النشر الإسلامي التابعہ لجماعۃ المدرسین بقم، چاپ دوم.

٢٥. طباطبائی یزدی، سید محمدکاظم، (بی‌تا)، تکملة العروة الوثقی، تحقيق: سید محمدحسین طباطبائی، تهران: مطبعة الحیدری، چاپ اول.
٢٦. طباطبائی مجاهد، سید محمد، (بی‌تا)، کتاب المناهل، بی‌جا: بی‌نا (کتابخانه مدرسه فقهاءت [www.lib.eshia.ir](http://www.lib.eshia.ir)).
٢٧. طباطبائی، سید علی، (۱۴۱۸ق)، ریاض المسائل فی تحقیق الأحكام بالدلائل، قم: مؤسسه آل‌البیت لاحیاء التراث العربی، چاپ اول.
٢٨. علامه حلی، حسن بن یوسف، (۱۴۱۹ق)، قواعد الأحكام، تحقيق: مؤسسة النشر الإسلامي، قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجامعة المدرسین، چاپ اول.
٢٩. علامه حلی، حسن بن یوسف، (بی‌تا)، إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان، قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجامعة المدرسین.
٣٠. علامه مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۳ق)، بحار الأنوار، تحقيق: سید ابراهیم میانجی و محمد باقر بهبودی، بی‌جا: دارالاحیاء التراث، چاپ سوم.
٣١. فاضل مقداد، جمال الدین مقداد بن عبدالله السیوری الحلی، (۱۴۰۴ق)، التتفییح الرانع لمختصر الشرائع، تحقيق: سید عبداللطیف حسینی کوهکمری، قم: مکتبة آیة الله المرعشی النجفی، چاپ اول.
٣٢. فاضل موحدی لنکرانی، محمد، (۱۴۲۷ق)، تفصیل الشریعة: القضاe و الشهادات، قم: مرکز فقهه الانئمه الاطهار ، چاپ دوم.
٣٣. فاضل هندی، بهاء الدین اصفهانی، (بی‌تا)، کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجامعة المدرسین.
٣٤. متقی هندی، علاء الدین علی بن حسام الدین ابن قاضی خان، (۱۴۰۱ق)، کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، تحقيق: بکری حیانی و صفوۃ السقا، بی‌جا: مؤسسه الرساله، چاپ پنجم.
٣٥. محقق سبزواری، محمدباقر، (بی‌تا)، کفایة الأحكام، بی‌جا: مؤسسه النشر الإسلامي.
٣٦. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، (بی‌تا)، مجمع الفائدۃ والبرهان فی شرح إرشاد الأذهان، تحقيق: مجتبی عراقی، بی‌جا: مؤسسه النشر الإسلامي.

۳۷. موسوی بجنوردی، سید محمد، (۱۳۸۱ ش)، *مجموعه مقالات فقهی و حقوقی و اجتماعی*،

تهران: انتشارات معاونت پژوهشی پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، چاپ اول.

۳۸. موسوی گرگانی، سید محسن، (۱۳۸۱ ش)، «*پژوهشی در قضایت زن*»، مجله فقه اهل بیت،

شماره ۳۰.

۳۹. موسوی گلپایگانی، سید محمدرضا، (۱۴۰۱ ق)، *القضاء، تحقیق: سید علی حسینی میلانی*،

قم: مطبعة الخيام.

۴۰. مهرپور، حسین؛ (۱۳۸۷ ش)، *مباحثی از حقوق زن از منظر حقوق داخلی مبانی فقهی و*

موازنین بین المللی

تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ سوم.

۴۱. نجفی جواهیری، محمدحسن، (۱۳۶۲ ش)، *جواهر الكلام*، تحقیق: محمود قوچانی، بی‌جا:

دار إحياء التراث العربي، چاپ هفتم.

۴۲. نراقی، ملا احمد، (بی‌تا)، مستند الشیعه، تحقیق: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، قم:

مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث.

۴۳. نسائی، احمد بن شعیب بن علی، (۱۴۰۶ ق)، *سنن النسائي*، تحقیق: عبد الفتاح أبوغدة،

بی‌جا: مكتب المطبوعات الإسلامية، چاپ دوم.

۴۴. هیثمی، نورالدین، (۱۴۱۴ ق)، *مجمع الزوائد ومنبع الفوائد*، قاهره: مکتبة القدسی.

